

## روانشناسی، حکومت‌مندی و نولیبرالیسم

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۴، شماره یک: ۹-۴۰

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در *ISC*

آرش حیدری<sup>۱</sup>

دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه علامه طباطبائی

پذیرش ۹۵/۱۲/۲۸

دریافت ۹۵/۱۰/۲۵

### چکیده

مقاله حاضر با هدف بررسی نسبت روان‌شناسی‌گری و مشتقاتش با نولیبرالیسم اقتصادی و حکومت‌مندی به این مسئله می‌پردازد که الگوهای جدید حیات اقتصادی چگونه از خلال علم روان‌شناسی سوژه‌های خود را تأسیس می‌کند. ایده بازار خودتنظیم‌گر در اقتصاد سیاسی برای تأسیس سوژه‌های خود به سمت تأسیس انسان خودتنظیم‌گر در علم روان‌شناسی حرکت کرده و انسان خودگردان را به مثابه انسان سالم برمی‌سازد. نسبت نولیبرالیسم و روان‌شناسی با منظر حکومت‌مندی در وجه نظری مورد بررسی قرار گرفته و نمونه‌هایی از نظریه‌های روان‌شناسی در این نسبت مورد بحث قرار می‌گیرند. با مروری بر الگوهای روان‌شناسی‌گری در ایران معاصر در گفتار سیاست‌مداران و مدیران و همچنین بررسی آمارهایی در باب آسیب‌های اجتماعی نشان می‌دهیم که چگونه معضلات نظام‌مند و ساختاری به معضلاتی فردی و روحی فروکاسته می‌شوند و راه‌حل‌های روان‌شناختی در جهت سیاست‌زدایی و اجتماع‌زدایی در لایه‌های زندگی اجتماعی رسوخ می‌کنند. برآمدن روان‌شناسی عامیانه و رسوخ آن در حیات انسان ایرانی جهت هم‌ارزکردن مکانیسم‌های روحی و شخصیتی با مکانیسم‌های بازار خودتنظیم‌گر بررسی خواهد شد و نشان می‌دهیم که چگونه علم روان‌شناسی در خدمت تحقق این گزاره عمل می‌کند که هر ایرانی یک شرکت تجاری.

**کلیدواژگان:** روان‌شناسی، نولیبرالیسم، حکومت‌مندی، خودتنظیمی

<sup>۱</sup> پست الکترونیکی نویسنده رابط: arush.heydari83@gmail.com

## طرح مسئله

مسئله سازوکارهای سوژه‌سازی و تولید سوژه‌هایی همخوان با منطق جدید قدرت در ایران کمتر مورد توجه بوده است. چرخش الگوی اقتصاد سیاسی در ایران و تحولات اقتصادی در ایران، خاصه در سال‌های بعد از جنگ هشت‌ساله و تمرکز بر اصل ۴۴ قانون اساسی و درپراختن اصول مربوط به عدالت اجتماعی، خاصه اصول ۳۰ و ۴۳ قانون اساسی، فضای جدیدی در ایران را به وجود آورده است.

آمارهای مختلف در زمینه آسیب‌های اجتماعی نشان از رشد تصاعدی این آسیب‌ها در سه دهه اخیر دارد. از سوی دیگر، چرخش جمعیتی کشور و وارد شدن حجم انبوهی از جوانان به بازار کار، بسط و گسترش آموزش‌های عالی و مسائلی چون بیکاری فارغ‌التحصیلان، شکاف طبقاتی عمیق، حاشیه‌نشینی، طلاق، مهاجرت، اعتیاد و... در کنار تغییر ترکیب جمعیتی ایران از ۳۰ درصد به ۷۰ درصد شهرنشین و سایر بحران‌ها، همه و همه بحرانی در الگوی اداره سرزمین پدید آورده است.

به موازات رشد نولیبرالیسم ایرانی و خصوصی‌سازی و پیمانکاری شدن حیات اقتصادی ایران و بالا رفتن نرخ آسیب‌های اجتماعی و بحران‌های روحی و روانی، الگویی از حکومت‌مندی در فضای عمومی ایران نهادینه شد که بر محور گونه‌ای روان‌شناسی گری می‌چرخد. بالا رفتن تعداد روان‌شناسان در کنار بالا رفتن تعداد مددکاران، برآمدن خیریه‌گرایی و شیوه‌های مدیریت ذهن، در پی تأسیس گونه‌ای جدید از سوژه برآمدند که مسئولیت نیک‌بختی و بدبختی خود را به دوش بکشند. این الگوی حکومت‌کردن بر اذهان، در تخیل تأسیس سوژه خودتنظیم‌گر، مسائلی چون اراده فردی، آگاهی، فرهنگ‌سازی، آموزش، آگاهی‌بخشی، توانمندسازی و... را بدل به سکه رایج بازار کرده و دم‌دستگاه تبلیغاتی عظیمی حول آن سازمان یافته است.

هم‌ارزی بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و محیط‌زیستی، با تولید مجموعه بزرگی از آسیب‌دیدگان و انسان‌های در معرض آسیب، این الگوی خودشناسی و یافتن خود واقعی را برای توده‌ها جذاب‌تر نیز می‌کرد. زمانی که دنیای بیرون، دنیای احتمالات و تصادفات و بحران‌هاست، چه بسا بتوان در لایه‌های تاریک درون و روح اکسیری قطعی یافت تا بتوان از چنبره معضلات گریخت. در پی این هم‌ارزی، مجموعه بزرگی از گفتارهای روان‌شناختی، حیات اجتماعی-فرهنگی را درنوردید و جامعه در گفتارهای رایج به عناصر خود تجزیه شد.

بزرگ‌ترین واحدی که در گفتارهای رایج ریشهٔ معضلات اجتماعی دیده می‌شود خانواده است. خانواده بدل به چشمهٔ جوشان معضلات و توفیقات اجتماعی شد. در پی خصوصی‌سازی آموزش و بهداشت و... نظام‌های تربیتی و بهداشتی به دوش خانواده‌ها گذاشته شد. مراکز آموزش‌های فوق‌برنامه برای تربیت و بهنجارسازی فرزندان تأسیس شد و خانواده‌های طبقهٔ متوسط در پی سعادت فرزندان‌شان به این مراکز راهی شدند. از دیگر سو، سلامت روح کودک به روان‌شناسان و مشاوران و مددکاران واگذار شد و اضطراب رستگاری و یافتن خودِ واقعی و انرژی‌های رهایی‌بخش درونی بدل به تقلایی جدی در بین بسیاری از انسان‌ها شد. ریاضت‌کشی، سیاست‌گریزی، اجتماع‌گریزی و جستجو برای یافتن نیروهای رازآلودِ درون بدل به تلاشی همه‌جانبه شد.

معرفت‌شناسی جدید از خلال دم‌ودستگاه‌های قدرت - از جمله رسانه‌ها، آموزشگاه‌ها، تربیون‌ها، وزارت علوم، وزارت رفاه، وزارت کشور، وزارت ارشاد، وزارت بهداشت، وزارت کشاورزی، شهرداری‌ها و همهٔ آنچه به گونه‌ای با مقولهٔ رفاه و فرهنگ نسبت داشت - در چرخشی عمیق فرهنگ را ابتدا به سطحی فردی و خانوادگی فروکاست و در سطح بعد و وظیفهٔ خطیر فرهنگ‌سازی را به عهدهٔ روان‌شناسی و مشتقات آن گذاشت. حالا ریشهٔ معضلات اجتماعی نه در سازوکار ادارهٔ اجتماع و اقتصاد که در سازوکار ادارهٔ روح و فرد موضوعیت دارد. کافی است مهارت آموخت و توانمند شد تا رستگار شد. تکنیک‌های مهارت و توانمندسازی در اختیار روان‌شناس و مددکار و مشتقاتش قرار دارد که چون بسته‌ای جادویی باید خریداری شود. تبلیغات گسترده برای مراجعه به روان‌شناس و بر طبل آگاهی‌بخشی و فرهنگ‌سازی کوفتن از یک سو و فرایند پرشتاب خصوصی‌سازی از دیگر سو هم‌ارزی کافی و وافی پیدا کردند. عرفان‌های نوظهور چون *راز* و *دوازده قدم* به سرکردگی روان‌شناسان، تبلیغات خیریه‌گرایانه و تلاش برای حل معضلات اجتماعی مرتبط با فقر با کنش خیریه‌گرایانه، مشاورهٔ ازدواج برای حل معضل طلاق، توانمندسازی و اردوگاه‌سازی برای حل معضل اعتیاد، برنامه‌سازی و بنر و تبلیغات به‌اصطلاح فرهنگی برای حل معضلات شهری و شهروندی، نصیحت سنتی و مدرن و علم‌الاخلاق و علم‌النفس برای حل معضلات روحی سکهٔ رایج بازار شد.

درحالی‌که اقتصاددانان مکتب نیاوران در حال تربیت برنامه‌ریز اجتماعی بودند (بنگرید به اباذری و پرنیان، ۱۳۹۴)، روان‌شناسی آرام‌آرام در حال جان‌گرفتن بود تا همسو با آرمان‌های

مکتب نیاوران سوژه‌های متناسب با منطق جدید قدرت را تأسیس کند. تقریباً دو دهه بعد از آغاز تلاش‌های نولیبرالیزه‌کردن ایران در سال ۱۳۸۲، قانون شکیل سازمان نظام روانشناسی و مشاوره تصویب شد و روان‌شناسان دوشادوش اقتصاددانان، که اسطوره بازار خودتنظیم‌گر را در سر می‌پروردند، در پی تأسیس انسان خودگردان و خودتنظیم‌گر برآمدند. به همان نسبت که بازار و شرکت‌های دخیل در آن باید خود را تنظیم کنند و با یکدیگر رقابت کنند، انسان‌ها نیز باید چنین رفتاری را پی گیرند؛ از این رو، حرکت به سوی هر ایرانی یک شرکت تجاری اوج گرفت.

خوناش ویژه‌ای از دین در این سال‌ها اوج گرفته است. به همان نسبت که هر انسان در محضر خدای خویش داوری می‌شود و مسئول صواب و گناه خویش است، هر انسان در محضر بازار نیز مسئول بدبختی و نیک‌بختی خود شده است و مجموعه بزرگی از ناصحان سنتی و مدرن با پس‌زمینه‌های روان‌شناسی‌گری و تمرکز بر اخلاقیات فردی و مسئولیت‌های فردی ماشه سیاست‌زدایی را کشیدند و اومانیزم ایرانی را خلق کردند.

پدیده‌هایی نوظهور سر برآورد و عرفان‌های نوظهور در کنار روان‌شناسی مثبت‌گرا، تکنیک‌های شادکامی، تکنیک‌های موفقیت، مدیریت خود، مثبت‌اندیشی و... بدل به کدهایی فراگیر شدند و صدر تا ذیل حیات فرهنگی را دربرگرفتند. این مجموعه کدها و الگوها تا به حدی در فضای عمومی ریشه دوانده‌اند که به جرأت می‌توان آن‌ها را رژیم‌های حقیقت‌ناامید که عدم‌پیروی از آنها به مثابه گونه‌ای اختلال روانی، بیماری و مرض یا بزهکاری شناسایی می‌شود و در سه فضای بیمارستان، تیمارستان و زندان توزیع می‌شوند.

بررسی هم‌ارزی نولیبرالیسم ایرانی و اومانیزم ایرانی با این الگوهای روان‌شناختی کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. نسبت نولیبرالیسم اقتصادی و مکانیسم‌های سوژه‌سازی محور اصلی مقاله حاضر است. با بررسی نظری ارتباط این دو مقوله و همچنین بررسی فضای ایران تلاش خواهیم کرد نسبت حکومت‌مندی، نولیبرالیسم و روان‌شناسی‌گری را نشان دهیم.

### سوژه نولیبرال: حکومت‌مندی، سیاست‌زدایی و اجتماع‌زدایی

کارل پولانی در کتاب «دگرگونی بزرگ»، ایده ویران‌سازی بشر و طبیعت را در اسطوره بازار خودتنظیم‌گر مطرح ساخت و شاید جزء نخستین کسانی باشد که به نسبت بین برآمدن ایده بازار خودتنظیم‌گر و سوژه خودتنظیم‌گر اشاره کرده باشد. پولانی بیان می‌کند که: «تاز من این

است که ایده بازار خودتنظیم‌گر بر نوعی آرمان‌شهر محض دلالت داشت. چنین نهادی نمی‌توانست مدتی مدید وجود داشته باشد مگر آنکه جوهر انسانی و زیست‌محیطی جامعه را نیست و نابود می‌ساخت؛ [اگر استمرار می‌یافت] انسان را جسماً نابود می‌ساخت و محیط پیرامون او را به برهوت بدل می‌ساخت» (پولانی، ۱۳۹۱: ۵۰).

سال‌ها بعد از پولانی به نظر می‌رسد که اگرچه اسطوره بازار خودتنظیم‌گر هنوز به صورت کامل تثبیت نشده است و مقاومت‌های ویژه‌ای در مقابل آن وجود دارد، اما وضعیت استمرار یافته است و الگوهای تسلط بر وضعیت در آن هوشمندتر نیز شده‌اند؛ به شکلی که با تولید سوژه‌ای جدید از خلال نظم مبتنی بر دانش-قدرت در حال بسطید خود هستند.

میشل فوکو با طرح مفهوم حکومت‌مندی به نوعی پروژه پولانی را تکمیل کرد. پولانی و فوکو هر دو تلاش دارند نشان دهند که چگونه دانش و گفتمان لیبرالیسم اقتصادی تلاش دارد بازار را به‌عنوان اصل حقیقت تثبیت نماید. مسئله اینجاست که چگونه این وضعیت اقتصادی اثراتی فراقضایی دارد و جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی و روابط قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تغییر روابط قدرت و تکنولوژی‌های جدید نفس درصدد خلق یک «خود» جدید و رفتاری جدیدند که در چارچوب منطق جدید امر اقتصادی قرار گیرد (گیزو و لیما، ۲۰۱۵).

تأکید بر گونه‌ای از فردگرایی افسارگسیخته و نابرابری عمیق در درآمدها، که مستقیماً با بازاری‌کردن همه جنبه‌های حیات بشری گره خورده‌اند، مسائلی را در سطوح روانی-اجتماعی پدید می‌آورد از جمله اضطراب و اختلالات کنترل‌تکانه، سوءمصرف موادمخدر، روان‌رنجوری، خودشیفتگی، کاهش اعتماد، ازبین‌رفتن سرمایه‌های اجتماعی و...؛ به این ترتیب بنیادگرایی بازار تنها خطری اقتصادی نیست بلکه سطوح اجتماعی و حتی روانی را نیز به‌شدت تهدید می‌کند (بنگرید به کار، ۲۰۱۵).

هاروی (۱۳۸۶) نولیبرالیسم را چنین تعریف می‌کند که: «نولیبرالیسم در وهله نخست نظریه‌ای در مورد شیوه‌هایی در اقتصاد سیاسی است که بر اساس آن‌ها با گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی که ویژگی آن حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد است، می‌توان راه و بهروزی انسان را افزایش داد» (ص ۸). هاروی معتقد است که نولیبرالیسم بدل به یک گفتمان مسلط شده است و همه

<sup>1</sup> Guizo&Lima

شئون زندگی را دربرگرفته است. نولیبرالیسم یک نظام معرفتی است که کدهای اخلاقی ویژه‌ای را دنبال می‌کند و در صدد تولید گونه‌ای جدید از انسان است که بر مبنای توانایی‌های فردی و خودتنظیم‌گر در بازار وارد شود و به رقابت بپردازد. به این ترتیب یوتوپای نولیبرالیستی جامعه‌ای است تشکیل‌شده از تک‌تک افراد و نه جامعه به مثابه چیزی بیش از تک‌تک افراد؛ این عبارات عیناً عبارات مارگارت تاجر هستند: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد؛ آنچه وجود دارد تنها تک‌تک مردان و زنان و خانواده‌ها هستند» (تاجر، ۱۹۸۷، ۱۰).

وجودزدایی و هستی‌زدایی از جامعه و اصالت‌دهی به فرد و اراده‌ آزاد فردی، هم‌ارزی بنیادینی با منطق بازار آزاد و خودتنظیم‌گر دارد. از این رو، تکنولوژی‌های اخلاقی خاصی را به کار انداخته و بدل به مدعاهای حقیقت می‌کند و سوژه‌های خودش را بر این مبنای خلق می‌کند. «از آنجا که نولیبرالیسم برای مبادله مبتنی بر بازار به‌عنوان یک نظام اخلاقی که به خودی خود می‌تواند راهنمای همه کنش‌های انسانی باشد و جایگزین تمام باورهای اخلاقی پیشین شود ارزش قائل است، بر اهمیت روابط قراردادی در بازار تأکید می‌کند» (هاروی، ۱۳۸۶، ۱۰).

به این ترتیب، انسانی لازم است که مسئول پیروزی‌ها و شکست‌های خود باشد. از این رو در نولیبرالیسم، همان‌طور که هاروی (۱۳۸۶) تأکید می‌کند، فقر و جنبه‌های مختلف آسیب‌های اجتماعی نه مقوله‌ای اجتماعی که مقوله‌ای فردی-شخصی است. چنین گزاره‌ای در بستری معنادار می‌شود که جامعه و هستی اجتماعی پیشاپیش هستی‌زدایی شده باشد و جامعه به عناصرش (در سطح معرفتی) تجزیه شده باشد.

باید توجه داشت، همان‌طور که پولانی نشان می‌دهد این اسطوره هیچ‌گاه تحقق کامل نمی‌یابد و جامعه در بازار منحل نمی‌شود و هستی عام و کلی آن از بین نمی‌رود، بلکه در مقابل این فرایند مقاومت می‌کند؛ از این رو، همواره بین ساحت اجتماعی-فرهنگی و ساحت بازار تصادمی وجود دارد و در نتیجه این تصادم است که مجموعه‌ای انبوه از معضلات ماهیتاً اجتماعی تولید می‌شوند، اما صورت‌بندی گفتمانی نولیبرالیسم، این معضلات را نه به مثابه معضلاتی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی که به مثابه معضلاتی فردی و شخصی فهم می‌کند. فردی که در گفتمان نولیبرالیسم به شکل خیالی از جامعه منفصل شده است، در سطحی واقعی، در نتیجه اتصال بحرانی با جامعه دچار بحران می‌شود.

جامعه‌زدایی از معرفت جدید نیازمند یک نظم دانش است که فرایند جامعه‌زدایی و به تبع آن سیاست‌زدایی را تسریع کند و مدعاهای حقیقت خود را فراگیر نماید. به این ترتیب انسان‌شناسی و هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جدیدی لازم است تا بتواند سوژه‌های جدیدی خلق کند که حقیقتِ فقدان جامعه را پذیرا باشند و بر مبنای این دستورِ عام حقیقت حرکت نمایند. اقتصاددانان نولیبرالیستی در یک سو این مدعاهای حقیقت را تئوریزه می‌کنند و در سطوحی دیگر روان‌شناسی وارد میدان می‌شود. اگر علم اقتصاد عرصه سیاست رسمی دولت‌ها را از حقیقت خود پر می‌کند، اذهان سوژه‌ها را روانشناسی می‌سازد. در سطحی نخبه‌گرایانه، اقتصاد وارد عمل می‌شود و در سطح عام‌گرایانه روانشناسی این وظیفه خطیر را بر عهده دارد.

رید<sup>۱</sup> (۲۰۰۹) بیان می‌کند که این تغییر، تغییری است در الگوی انسان‌شناختی؛ بدین معنا که انسان اقتصادی<sup>۲</sup> که در نگاه کلاسیک یک مخلوق مبادله‌گر است، حالا باید به یک مخلوق رقابت‌کننده تغییر شکل یابد. پس آنچه اهمیت اساسی دارد این است که قدرت باید از آزادی اقتصادی فرد و همچنین مالکیت خصوصی پاسداری کند؛ یعنی، مطابق آنچه هایک و نوزویک می‌گویند، وظیفه پاسداری از این حوزه‌ها بر عهده دولت است؛ بدین ترتیب دولت تا می‌تواند باید از خود خلع ید کند و حداقل مداخله را در بازار داشته باشد. صورت دیگر این گزاره این است که مکانیسم‌های خودتنظیمی بازار باید به قالب مکانیسم‌های خودتنظیمی سوژه درآیند. اما باید توجه داشت که یک نظام معرفتی ویژه نیز لازم است تا چنین حقیقتی را از طریق فرایند سوژه‌سازی درونی سازد. این حقیقت جدید از خلال کردوکارهای گفتمانی صورت می‌بندد و در نظم دانش روانشناسی به قالب تکنیک‌های خودشناسی و خودسازی درمی‌آید. یعنی یک هم‌ارزی گفتمانی بین نظام معرفتی خودتنظیمی بازار و خودتنظیمی سوژه وجود دارد. می‌باید سوژه‌ای تربیت شود که خودتنظیم‌گر باشد و حداقل هزینه را روی دست بازار بگذارد و در رقابتی جدی برای کسب خوشبختی، خودش را ذیل حقیقت بازار رستگار نماید. فرد خوب فردی است که بازار مرتبط با خود را بشناسد، وارد بازار شود و ریسک‌های مشارکت در بازار آزاد را مانند یک شهروند خود پذیرا باشد (بنگرید به کار، ۲۰۱۵).

بدین ترتیب، نظم جدید در صورت‌بندی‌های سوژگی نیازمند الگویی از حکومت‌کردن است که به رفتارهای افراد در حوزه‌ها و حیطه‌های مختلف جهت دهد. این مجموعه رفتاری که

---

<sup>1</sup> Read

<sup>2</sup> Homo-economicus

محصول مجموعه‌ای از دانش مشرف بر حیات هستند، در نهایت ایده‌آلی از انسان نیکو می‌سازند که مجموعه‌ای از استانداردها را در حیطه‌های آموزشی، فرهنگی، اقتصادی، سلامت و... داراست. چنین سوژه‌ای می‌باید با تکنولوژی‌های دقیقی خَلق و تولید شود.

بدین ترتیب مطابق آنچه فوکو مد نظر داشت، نوعی از حکومت‌کردن بر بدن‌ها و ذهن‌ها به وجود می‌آید که از طریق کارکردن بر روی امیال و آرزوها، باورها و نگرش‌های کنشگران مختلف در صدد جهت‌دهی و خلق رفتار است (بنگرید به دین<sup>۱</sup>، ۲۰۱۰؛ همچنین فوکو، ۱۳۹۴). بنابراین پیرو آنچه فوکو در آثاری چون تولد زیست‌سیاست، انضباط و تنبیه و امنیت قلمرو جمعیت تئوریزه می‌کند می‌توان نولیبرالیسم را نوعی حکومت‌مندی<sup>۲</sup> دانست.

فوکو (۲۰۰۰) در تکنولوژی‌های سیاسی فردیت‌ها بیان می‌کند که مسئله‌اش در تولد زندان و تاریخ جنون این بوده است که هویت‌ها بر اساس طرد غیریت‌هایی چون مجرم و مجنون برساخته می‌شوند. اما مسئله او در این سمینار این است که ما چگونه خود را بر اساس مجموعه‌ای از تکنولوژی‌های خود= self برمی‌سازیم و به خود هویت می‌دهیم. از این رو، حکومت‌کردن بر خویشتن یکی از عمده‌ترین محورهای نولیبرالیسم است که در آثار فوکو به خوبی تئوریزه شده است.

حکومت‌مندی که ترکیبی است از حکومت (government) و ذهنیت (mentality)، الگویی است از سوژه‌سازی و تبدیل‌کردن اشیا و چیزها به موضوع حکومت با یک ذهنیت خاص تاریخی. این ذهنیت به ابژه‌ای بستگی دارد که قرار است کنترل، رصدپذیر و اداره‌پذیر شود و به همین نسبت مجموعه‌ای از دانش را در خود دارد که در اختیار کارشناسان آن حیطه است. کارشناسانی که خود کارگزارانی هستند که این ذهنیت تاریخی از خلال آن‌ها عبور می‌کند و آن‌ها را بدل به سوژه حکومت‌مندی می‌کند (نه اینکه قدرت و حکومت‌مندی در اختیار آن کارشناسان باشد). حکومت‌مندی دست آخر در پی حکومت‌کردن بر «خود» است و برساختن سوژه‌ای که خودش بر خودش اعمال کنترل کند (دین، ۲۰۱۰).

حکومت بر «خود» و با عبارات دقیق‌تر، برساختن «خود» ی همسو با ذهنیت و نظام معرفتی جدید، واجد چهار عنصر اساسی است: اول هستی‌شناسی<sup>۳</sup>، یعنی آنچه قرار است بر آن حکومت

<sup>1</sup> dean

<sup>2</sup> Governmentality

<sup>3</sup> Ontology



شود؛ دوم گونه‌ای ریاضت<sup>۱</sup> را شامل می‌شود، بدین معنا که بر یک چیز چگونه باید حکومت کرد - برای مثال فرایند نظارت، مدیریت و بهنجارسازی که بر فرد منحرف اعمال می‌شود - سوم شامل نوعی علم‌الاخلاق<sup>۲</sup> می‌شود که بدین مسئله می‌پردازد که وقتی موضوع حکومت‌مندی قرار می‌گیریم کیستیم؟ به عبارت دیگر مسئله بر سر سوژه‌ای است که خود را در فرایند اعمال قدرت بر خودش بازشناسی می‌کند. این فرایند همان فرایند سوژه‌سازی است که سوژه‌ای اخلاقی و قابل حکومت کردن را تولید می‌کند؛ چهارم مربوط به غایت‌شناسی<sup>۳</sup> است و بدین مسئله می‌پردازد که چرا باید حکومت کنیم یا مورد حکومت واقع شویم، در پی چه هدفی هستیم. با نظر به اینکه این فرایندهای حکومت بر «خود» در پی قسمی اخلاق متناسب با یک ذهنیت هستند؛ چهار فرایند اخلاقی مستتر در این چهار وجه عبارتند از: موضوع (ماده) اخلاقی، کارکردن روی اخلاق، سوژه اخلاقی و در نهایت کردار یا عمل اخلاقی (دین، ۲۰۱۰: ۲۷-۲۶). باید توجه داشت که سخن گفتن از اخلاق به معنای خوب/بد بودن مطلق نیست. مسئله بر سر گونه‌ای از اخلاقیات است که در یک برهه برای هدفی خاص ساخته شده و دستکاری می‌شود و سوژه‌های خودش را با ارزش‌ها و هنجارهای مشخص می‌سازد.

بدین ترتیب فردیتی در درون جمعیت می‌باید خلق شود و بر آن حکومت شود و مهم‌تر از همه این فردیت می‌باید همخوانی درونی‌ای با سازمان قدرت سیاسی و دولت داشته باشد. بنابراین فردیت در درون جمعیت یک ابژه است و در عین حال به مثابه یک سوژه بر ساخته می‌شود که داری هویت است که با منافع دولت به‌عنوان اداره‌کننده جمعیت هم‌دستی استراتژیکی دارد. در این معنا دولت خودش یکی از ابزارهای استراتژی‌ها و تکنولوژی‌های سیاسی است؛ اما یکی از مهم‌ترین‌های آن. فوکو در سوژه و قدرت بیان می‌کند که اشکال مختلف قدرت به دولت ارجاع می‌شوند اما این مسئله بدین خاطر نیست که این اشکال از دولت سرچشمه می‌گیرند، بلکه مسئله اینجا است که «روابط قدرت به شکل پیش‌رونده‌ای مبتنی بر حکومت‌مندی می‌شود، بدین معنا که زیر سایه دولت و در قالب دولت گسترش یافته، عقلانی شده و تمرکز می‌یابند» (فوکو، ۲۰۰۰: سوژه و قدرت: ۳۴۵).

<sup>1</sup> Ascetics

<sup>2</sup> Deontology

<sup>3</sup> Teleology

بدین ترتیب منافع دولت در گرو اداره‌کردن جمعیت‌ها است و این اداره‌کردن بدل به یک وظیفه برای دولت‌ها می‌شود. بر ساختن سوژه جدیدی همسو با تکنولوژی‌های سیاسی جدید همان چیزی است که دولت را به‌عنوان اداره‌کننده ملت برمی‌سازد؛ «بنابراین جمعیت چیزی بیش از آنچه دولت می‌باید بر اساس منافع خودش از آن مراقبت کند نیست، صد البته که دولت مُحق است که اگر لازم باشد جمعیت را سلاخی کند. بنابراین معکوس سیاست زیستی سیاست مرگ است» (فوکو، ۲۰۰۰: تکنولوژی سیاسی فردیت‌ها، ۴۱۶).

با این وصف یک هم‌ارزی درونی بین نولیبرالیسم به‌عنوان یک نظام معرفتی، دولت برآمده از این نظام معرفتی و در نهایت سوژه تولیدشده در این نظم فکری وجود دارد. آنچه برای ما اهمیت دارد جایگاه علم روانشناسی در تولید مدعاهای حقیقت در وهله اول و ساختن سوژه‌های متناسب با نظم نولیبرالیستی است.

### نولیبرالیسم و روانشناسی

برآمدن شیوه‌ها و تکنیک‌های قدرت با خلق سوژه/ابژه جدیدی همراه بود که آماج تکنولوژی‌های قدرت بود. این سوژه/ابژه جدید همان فرد است که از خلال پزشکی و بعدها روانپزشکی تأسیس می‌شود. بدن و روح این موجود جدید ذیل نگاه خیره‌ای که به جسم و روح دوخته شده است، ساخته شده و در قالب یک فرد تأسیس می‌شود.

«سپاه پزشکان، دوشادوش سپاه کشیشان که مراقب رستگاری جان‌ها است دلنگران سلامت تن‌ها خواهد بود» (فوکو، ۱۳۹۲: ۷۶). بدین ترتیب پزشکی صرفاً درگیر در مناسبات زندگی-مرگ نیست، بلکه بدل به یک وظیفه خطرناک سیاسی می‌شود؛ «پزشکی در مدیریت زندگی انسان و در منصب ارائه دستورالعمل و وضع قواعد می‌نشیند، یعنی دیگر صرفاً مجاز نیست توصیه‌هایی برای زندگی عاقلانه به انسان ارائه دهد، بلکه به نهادی بدل می‌شود که مناسبات جسمانی و اخلاقی فرد را با جامعه‌ای که در آن می‌زید مدیریت می‌کند» (فوکو، ۱۳۹۲: ۷۸).

منطق جدید قدرت با تفردبخشی به عناصر موجود در یک میدان، از یک سو آن‌ها را رصدپذیر می‌کند، از دیگر سو امکان مقوله‌بندی و دسته‌بندی را فراهم می‌کند و در وجه دیگر امکان هدایت‌کردن و جهت‌دهی به رفتارهای این عناصر را با تکنیک‌های مختلف مهیا می‌کند. در وهله نهایی تلاش می‌کند تا شکلی از خودتنظیمی را ایجاد کند و با ایجاد محور و

استانداردی از امر بهنجار، امر ناهنجار را تعیین کرده و به اصلاح رفتاری پردازد. کم‌هزینه‌ترین شکل مراقبت از سلامت و هنجار مکانیسم خودتظیمی است.

الگوهای محبوس‌سازی امر ناهنجار، در سه محور اصلی قابل‌بحث‌اند: بیمارستان، تیمارستان و زندان. این سه فضا همان جایگاه‌هایی هستند که از خلال عنصر ناهنجار در درون خودشان امر هنجاری یا استاندارد سلامت و بهنجاربودن را تعیین و تولید می‌کنند. یعنی هر گزاره‌ای در باب سلامت پیشاپیش بر چرک و عفونتی استوار است که در فضای به اصطلاح ناسالم تولید شده است. هریک از این فضاها در وهله‌ی نهایی بدن و روح فرد را هدف گرفته و برای صیانت از بدن واحد یک ملت تأسیس می‌شوند. اما مسئله این است که بدن واحد در واقع هنجارها و ارزش‌های عامی است که در وضعیت تاریخی جدید به مثابه حقیقت تأسیس شده‌اند تا در وهله‌ی نهایی از بازار و ارزش‌های آن پاسداری کنند.

فرد فاقد بهره‌وری، فردی که به بهره‌وری آسیب می‌زند و فردی که در بهره‌وری ناکارآمد است، محورهایی اساسی برای تعیین هنجار سلامتند. دسته‌بندی و مقوله‌بندی ناهنجاری‌هایی که به‌صرفه‌بودن را به خطر بیندازند و منطق خودتظیمی را مختل کنند، کمک می‌کند تا تکنولوژی‌های مختلف نفس در فضاها مختلف به کار افتند و مکانیسم‌های بهنجارسازی را پی گیرند. به این ترتیب مطابق آنچه فوکو می‌گوید، «نسبت میان حبس‌درمانی در محیط بیمارستانی (به همراه آستانه‌های خاصش، معیارهای درمانی‌اش، شیوه‌های حدگذاری امر بهنجار و امر آسیب‌شناسی) و حبس تنبیهی در زندان (به همراه سیستم مجازات تربیتش، معیارهایش برای رفتار خوب و اصلاح و آزادی)» شکل‌گیری کل مجموعه‌ی ابژه‌های گوناگون را امکان‌پذیر می‌سازد (فوکو، ۱۳۹۳: دیرینه‌شناسی: ۶۹).

بنابراین مسئله اینجا است که نظم جدید علم و دانش در مقوله‌بندی و شکل‌دهی به ابژه‌های خود موضوعیت دارد. به عبارت دیگر، علم در اینجا مفاهیمی چون مرض و بیماری، جنون و اختلال روانی، و ابژه را جعل می‌کند و این جعل بر مبنای هنجارهایی شکل می‌گیرد که حقیقت وضعیت تاریخی را تعیین می‌کنند. اگر این حقیقت تاریخی بازار باشد، بدیهی است که جعل ناهنجاری بر محور الگوهای رفتاری‌ای صورت می‌بندد که هنجارهای بازار و امر اقتصادی را خدشه‌دار کنند و اصطلاحاً هزینه‌ی بدون بهره‌وری تولید کنند. همین منطق در مورد روان‌شناسی و روانپزشکی صادق است: «گفتمان روانپزشکی در سده‌ی نوزدهم نه بر اساس ابژه‌های ممتازش

بلکه بر اساس شیوه‌ای که این گفتمان ابژه‌های در مجموع پراکنده‌اش را شکل می‌داد، شناخته می‌شد» (فوکو، ۱۳۹۳: دیرینه‌شناسی: ۶۹).

امر ناهنجار چیزی است که خود فرد باید مراقب آن باشد و خود را به مرزهای هنجار نزدیک کند. هنجار و ارزشی که در منطق تاریخی تأسیس شده است و هم‌ارز است با الگوی حاکم بر اکنونیت تاریخی، به مثابه امری فراتاریخی و بدیهی جلوه داده می‌شود و سپاهی از افراد در پی رستگاری را تولید می‌کند که در پی دست‌یافتن به حقیقت، روح و جسم خود را می‌پایند تا از عناصر نابهنجار پالوده شوند. شکلی از ریاضت جدید و مؤمنانی جدید که با ریاضت بر بدن‌ها و ذهن‌ها در پی سعادت و خوشبختی می‌گردند.

معیارهایی که روح سالم را از ناسالم تفکیک می‌کنند، اکنون در منطق بازار و نولیبرالیسم اقتصادی جستجو می‌شوند. همه ملاک‌هایی که یک شرکت خوب را تعریف می‌کند، اینبار روی بدن و جسم حک می‌شود و جسم و روح خوب، جسم و روحی است که رفتاری متناسب با رفتار یک شرکت با سود بالا داشته باشد. ملاک‌های جسم سالم را گفتمان پزشکی تعیین می‌کند و ملاک‌های روح سالم را روان‌شناسی و روان‌پزشکی. از این‌رو، خود فردیت یافته روان‌شناختی، جعل قدرتی است که از خلال گزاره‌های علمی، حقیقت جدیدی را می‌سازد که در چندین سطح باید با حقیقت بازار همخوان باشد. به این ترتیب، روان‌شناسی اختلال را کشف نمی‌کند بلکه جعل می‌کند (بنگرید به هوک<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷).

تغییر الگوی مدیریت خویشتن و تأسیس روح سالم از ناسالم، هم‌ارزی قابل‌توجهی با برآمدن مدل‌ها و الگوهای جدید قدرت در عرصه اقتصاد سیاسی دارد. میلر و رز<sup>۲</sup> (۲۰۰۸) بیان می‌کنند که «در دو دهه آخر قرن بیستم تقریباً در تمامی کشورهای صنعتی، از سوئد گرفته تا نیوزیلند، به اصول قدیمی دولت رفاهی حمله شد و نظام‌های رفاهی متحول شد. مجموعه بزرگی از تغییرات مشهود بود من جمله: خصوصی‌سازی منافع عمومی و کارکردهای رفاهی، بازاری کردن خدمات بهداشتی، بیمه‌های اجتماعی و طرح‌های مستمری‌های بازنشستگی، اصلاحات آموزشی برای واردکردن مدارس و دانشگاه‌ها به رقابت، عرضه اشکال جدیدی از مدیریت خدمات شهری مبتنی بر پیمانکاری، روابط قراردادی بین کارگزاران و خدمات‌دهندگان

<sup>1</sup> Hook

<sup>2</sup> Miller&Rose

و بین مشتریان و متخصصان، تمرکزی نوین بر مسئولیت‌های فردی افراد، خانواده‌ها و اجتماعات برای تضمین خوشبختی و آینده خود بر پایه تقیدات و مسئولیت‌های شخصی» (ص ۸۴).

رز و میلر نشان می‌دهند که چگونه در پی این تحولات امر اجتماعی مضمحل شد و الگوهای جدیدی از مدیریت و روان‌شناسی به جای آن نشست. الگویی که از خلال تکنیک‌های فردی و شخصی و تمرکز بر مسئولیت‌های فردی و گروهی در تلاش بود بدون اینکه بر جامعه حکم براند بر جامعه حکومت کند. این رویه نیازمند تولید شیوه‌های جدیدی از خودتنظیمی بود که افراد و خانواده‌ها را هدف گرفته بود. رز (۱۹۹۰، ۱۹۹۸) نشان می‌دهد که روان‌شناسی چگونه این هدف و یوتوپیا را تحقق می‌بخشد و در چارچوب حکومت‌مندی، وظیفه خطرناک جعل یک خود جدید را بر دوش می‌کشد و با ایجاد نظامی از هنجارها و ارزش‌ها و تعریفی از سلامت و بهروزی الگوی اداره جامعه بدون حکومت کردن بر آن را تحقق می‌بخشد.

این الگو در مجموعه‌ای از رویکردها و نظریه‌های روان‌شناسی تئوریزه شده و منتشر می‌شود. مجموعه بزرگی از یافته‌های روانکاوانه، رفتارگرایانه، شناخت‌گرایانه، یادگیری اجتماعی و... بر چیزی به نام امر سیاسی و امر اجتماعی کوچکترین تأکیدی ندارند و مرگ امر سیاسی و اجتماعی را پی می‌گیرند تا در وهله نهایی گزاره تاچری که «چیزی به نام جامعه وجود ندارد، جامعه یعنی تک تک افراد و خانواده‌ها» را تحقق بخشند. مروری بر مبانی و مضامین رویکردهای روان‌شناسی، این حجم از سیاست‌زدایی را نشان می‌دهد و همچنین هم‌ارزی ارزش‌های سلامت روان با ارزش‌های بازار و شرکت را نیز مشخص می‌کند.

کار (۲۰۱۵) در نقد نظریه دلبستگی و جدیدترین رویکردهای آن، به هم‌ارزی الگوهای نظریه دلبستگی و کدهای اخلاقی نولیبرالیسم می‌پردازد. به عبارت دیگر، الگوهای جدید نظریه دلبستگی، که تقریری است بر نظریه دلبستگی جان بالبی، در تلاشند شیوه و الگویی از سلامت روان را تئوریزه کنند که در نهایت سوژه نولیبرال را سوژه سالم ارزیابی می‌کند.

این‌دور<sup>۱</sup> و همکارانش (۲۰۱۰، ۲۰۱۲) در بازخوانی نظریه دلبستگی بالبی نشان می‌دهند که برخلاف آنچه بالبی بیان می‌کند، سبک دلبستگی ناایمن لزوماً بدکارکرد نیست و چه بسا کارکردی هم باشد. آن‌ها بیان می‌کنند که در جهانی که بیش از نیمی از انسان‌ها احساس دلبستگی ناایمن دارند، حفظ سبک دلبستگی اجتنابی و ناایمن و برخورد با دیگران به مثابه یک

<sup>۱</sup> Ein-Dor

تهدید می‌تواند یک مکانیسم سازگاری باشد که بقای فرد و گروه را تضمین کند. یکی از محوری‌ترین گزاره‌های این رویکرد این است که دلبستگی ناایمن و اجتنابی می‌تواند در رقابت، به افراد و گروه‌ها کمک کند. به این معنا این سبک دلبستگی نه تنها آسیب‌شناختی نیست که یکی از نمودهای سلامت روان نیز هست. این رویکرد نظری همسو با کدهای اخلاقی نولیبرالیسم سوژه‌ای را سالم می‌داند که با وجوهی چون پی‌گیری موفقیت، رقابت، عمل‌گرایی و مولدبودن همراه باشد.

کار (۲۰۱۵) نشان می‌دهد که چگونه الگوهایی از بهنجار-نابهنجار در این رویکرد نظری برساخته شده و آموزش داده می‌شوند تا افراد اولاً جهان را در صورت‌بندی‌های استاندارد و مشخص تئوریزه کنند و دوم مطابق با این استانداردها در مواجهه با قدرت رفتارهای مشخص و قابل‌پیش‌بینی نشان دهند.

به این ترتیب ارزش‌های بازار نولیبرالیستی به عنوان الگو و گفتمان غالب به‌عنوان ارزش‌های هویتی و سلامت تعریف می‌شوند. ارزش‌هایی چون فردگرایی، رقابت، مولدبودن، عملیاتی‌بودن، و سود اقتصادی همان ارزش‌هایی هستند که فرد خوب دنبال کرده و در تحقق آن‌ها موفق است. در هر نقطه‌ای که فرد از این استانداردها تبعیت نکند، صورت‌بندی آسیب‌شناختی و ناسالم‌بودن تئوریزه می‌شوند. ارزش‌های جهان‌شرکتی و بازاری باید بدل به ارزش‌ها و هویت‌کنشگران شوند؛ از این‌رو، نظم دانش جدید وارد معادله شده و این ارزش‌ها را در چارچوب علم بدل به ادعای حقیقت می‌کند.

ارزش رقابت در وهله اول یک ارزش است در جهان بازار که در رفتار شرکت‌ها قابل‌ردگیری است، بسط این ارزش به روابط انسانی همان کاری است که علم روان‌شناسی تلاش دارد آن را به انجام برساند. کار (۲۰۱۵) به تبع فوکو بیان می‌کند که حکومت‌مندی دارای تکنولوژی‌های خرد و تکنولوژی‌های کلان است. در بخش خرد فرد باید خودش بر خودش حکومت کند و در سطح کلان دولت و نهادهای صاحب اقتدار بر افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها حکم می‌رانند. در این معنا روان‌شناسی تکنیک‌های خرد را اعمال می‌کند و البته این تکنیک‌ها می‌باید با تکنیک‌های کلان هم‌ارز باشند و در یک جهت عمل کنند. این تکنیک‌ها باید در گفتمان‌های فرهنگی جای گرفته و رسوخ کنند. به همین طریق است که نظریه‌هایی چون نظریه این‌دور (۲۰۱۰، ۲۰۱۲) در چارچوب نظم نولیبرالیستی و تکنولوژی‌های قدرت در سطوح خرد

و کلان عمل می‌کنند. ارزش‌هایی چون بالابودن خوداتکایی، کاهش انتظار حمایت از دیگران، کاهش تمایل به هم‌نوایی و تقویت فردگرایی و رقابت همان چیزهایی هستند که در گفتار نولیبرالیستی به‌عنوان کدهای مطلوب اخلاقی تئوریزه شده‌اند و روانشناسی در اینجا در جهت تحقق تکنیک‌های خرد قدرت عمل می‌کند و صورتی از سلامت را تئوریزه می‌کند که این کدهای اخلاقی را تأیید کند.

مک دونالد و اُکالاگان<sup>۱</sup> (۲۰۰۸) با رویکردی که در سطور قبل بیان کردیم به نقد نظام روانشناسی مثبت‌گرا با چارچوب حکومت‌مندی می‌پردازد. روانشناسی مثبت‌گرا یک رویکرد است در روانشناسی نوین که ادعا می‌کند که تلاش دارد زندگی را شادتر و امیدوارانه‌تر کند. این رویکرد که با نام افرادی چون سلیگمن<sup>۲</sup> گره خورده است بر ارزش‌هایی تأکید می‌کند که دنبال‌کردن و تحقق آن‌ها زندگی را شادمان‌تر می‌کند. ارزش‌هایی چون امید، بینش، آینده‌نگری، شجاعت، هوش عاطفی، روحیه معنوی، مسئولیت‌پذیری و پشتکار ارزش‌هایی هستند که داشتن آن‌ها زندگی را خوشایندتر می‌کند. این ارزش‌ها را می‌توان سنجش کرد و در آن‌ها مداخله کرد تا به جایگاه متناسب و سالم خود برسند.

روانشناسی مثبت‌گرا توجه ویژه‌ای را در جهان برانگیخته است و مجموعه بزرگی از افراد را درگیر خود ساخته است تا مقوله شادکامی را در سطوح مختلف ملی، محلی و فردی تقویت کنند. آنچه باید بدان توجه کرد این است که در وهله اول اندوه و مشتقاتش یک خصیصه آسیب‌شناختی‌اند و شادکامی با ویژگی‌ها و استانداردهایی که در روانشناسی مثبت‌گرا بیان می‌شود نمودهایی از سلامت روان.

روانشناسی مثبت‌گرای سلیگمن تلاشی ویژه دارد تا خود را اثبات‌گرا، علمی و سنجش‌پذیر نشان دهد تا اعتبار ادعاها و یافته‌های خود را به رخ بکشد. این رویکرد نقدی جدی به جریان اصلی روانشناسی وارد می‌کند که بر ایدئولوژی‌های آسیب‌شناسانه مبتنی است و نگاهی پاتولوژیک به انسان دارد. روانشناسی مثبت‌گرا تلاش دارد این نگاه آسیب‌شناسانه را نقد کرده و به جای آن بر جنبه‌های مثبت رفتار بشری تمرکز کند تا بتواند شادکامی را از دل آن تئوریزه کند. سلیگمن و همکارانش به‌عنوان سردمداران روانشناسی مثبت‌گرا در پی یک کارکرد فوق‌العاده برای بشر می‌گردند که مشخصه‌های اصلی آن احساس خوشبختی و شادکامی است. خوشبختی و

<sup>1</sup> McDonald & O'Callaghan

<sup>2</sup> Seligman

شادکامی در کار آن‌ها یک رژیم شخصیتی و منشی جدید است که در محل کار به خوبی خود را نشان می‌دهد. سازگاری با مشکلات و بهره‌گیری حداکثری از منابع حداقلی و لذت‌بردن از این توفیقات چیزی است که روان‌شناسی مثبت‌نگر در پی آن می‌گردد. همان‌طور که مک‌دونالد و اُکالاگان (۲۰۰۸) بیان می‌کنند این الگوها همان چیزهایی هستند که مدیران شرکت‌ها طلب می‌کنند؛ یعنی یک نیروی کار با استعداد که با ارزش‌های نولیبرالی سازگار است؛ ارزش‌هایی چون فردگرایی، استقلال، سرمایه‌گذاری، کارآفرینی، پویایی، مولد بودن و انعطاف‌پذیری. این الگوها آرمان‌های فرهنگ‌سازمانی هستند و با کدها و استانداردهای روان‌شناسی مثبت‌نگر به بهترین وجه به قالب خودگردانی، خودتنظیمی، خویشنداری و در وهله‌ی نهایی مواد بودن و بهره‌وری می‌رسند. آنچه مهم است تولید یک هویت شادکام و خوشبخت است که به بیشترین شکل ممکن با ارزش‌های محیط کار سازگار شده و در نتیجه این سازگاری احساس شادکامی و خوشبختی کند. نظام پاداش‌های شغلی حول این ویژگی‌ها بازآرایی شده و نیروی کار باید شخصیت خود را تغییر دهد و آن را به قالب کالایی قابل‌عرضه در بازار شخصیت‌ها عرضه کند. در این بازار جدید شخصیت‌هایی که دارای ویژگی‌های مثبت‌گرایانه هستند کالاهای ارزشمندتری هستند و قیمت بهتری دارند. به این ترتیب موفقیت یعنی اینکه فرد تا چه حد یک بسته خوب و قابل‌عرضه است و چگونه می‌تواند خود را به بیشترین قیمت در بازار بفروشد.

به این ترتیب برنامه خودگردانی و خودکنترلی که روان‌شناسی مثبت‌گرا پی می‌گیرد در وهله‌ی نهایی با تأکید بر مسئولیت شخصی و تغییر جهان‌بینی فردی، مسائلی چون آموزش، بهداشت، فقر و بیکاری را از سر دولت باز کرده و بدل به مسائل فردی و شخصی می‌کند. در وهله‌ی نهایی هم این رویکرد خود را فارغ از داوری ارزشی دانسته و مدعی است که یافته‌هایش بر اساس تجربه و مشاهده و آزمایش حاصل شده است (مک‌دونالد و اُکالاگان، ۲۰۰۸).

بینکلی<sup>۱</sup> (۲۰۱۱) در رویکردی مشابه با رویکرد مک‌دونالد و اُکان به نقد روان‌شناسی مثبت‌گرا و هم‌دستی‌گفتمانی آن با نولیبرالیسم می‌پردازد. تکنولوژی‌های شادکامی در حیطه‌های مختلف فردی، شغلی، زناشویی، تحصیلات و... دست آخر الگوهایی از مدیریت خود هستند برای ساختن یک خود جدید که در همخوانی و سازگاری با وضع موجود احساس خوشایندی داشته باشد.

<sup>۱</sup> Binkley



مجموعه بزرگی از تکنیک‌های نفس و تکنولوژی‌های خود در روان‌شناسی به کار افتاده‌اند تا با تأکید و برساختن مسئولیت فردی و گره‌زدن نیک‌بختی و بدبختی به مسئولیت و اراده فردی همان یوتوپای خیالی تاجرالیسم و نولیبرالیسم را تحقق بخشند که چیزی به نام جامعه وجود ندارد. این رژیم حقیقت با رسوخ در زندگی روزمره در سیاسی‌ترین مسائل نیز وارد شده و آنها را سیاست‌زدایی می‌کند. مسائلی چون تولید انسان بدهکار و نسبت‌دادن بدهکاری و الگوی مدیریت بدهکاری نه مسئله‌ای مربوط به اقتصاد سیاسی و منطق نولیبرالیسم که مربوط به توانایی‌ها و قابلیت‌ها یا ناتوانی افراد است در مدیریت مالی خویشتن. در اینجا هر فرد به مثابه یک شرکت باید عمل کند و هر خانواده یک واحد مالی است که باید در رقابت وارد شود و خودش را تنظیم کند (در باب تولید انسان بدهکار و شیوه‌های حکومت‌مندی حول انسان بدهکار بنگرید به واکر<sup>۱</sup>، ۲۰۱۱؛ لازاراتو<sup>۲</sup>، ۲۰۱۲).

در سطح دیگر با سیاست‌زدایی و اجتماع‌زدایی از بحران‌های اجتماعی-سیاسی و حواله‌دادن آن‌ها به مسئولیت فردی شکلی از احساس گناه در نتیجه شکست‌ها و بحران‌های سیستماتیک در افراد ایجاد می‌شود. بحران‌های اقتصادی و محیط‌زیستی به مسئولیت‌های فردی، و نه کنش نهادی و سازمان‌یافته، فروکاسته می‌شوند و الگویی روان‌شناختی غلبه می‌یابد که ریشه معضلات اجتماعی-اقتصادی را در افراد جستجو می‌کند.

هالفین و گیلفوی<sup>۳</sup> (۲۰۰۴) نشان می‌دهند که الگوی اداره نولیبرالیستی اقتصاد روستایی به بحران‌های عمیقی در حیات اقتصادی کشاورزان استرالیا انجامیده است و دشواری‌های اقتصادی زیادی ایجاد کرده است. در حالی که این بحران‌ها تبیین‌های ساختاری و کلان دارند، سیاست‌های کشاورزی استرالیا بر شکلی از خویشتنداری و مسئولیت‌پذیری در تک‌تک کشاورزان متمرکز شده‌اند و مشکلات را به ناکارآمدی و ویژگی‌های شخصی و شخصیتی فرومی‌کاهند. این فرایند تلاش دارد شکلی از احساس گناه نظام‌مند را در کشاورزان ایجاد کند که مشکلات آنها به خاطر خودکارآمدی پایین، مسئولیت‌ناپذیری و مسائل شخصی است. این سیاست‌های روانی-اجتماعی تلاش دارند سبک اسناد<sup>۴</sup> را از حالت بیرونی (ریشه مشکل را در جهان بیرون جستن) به درونی (جستن ریشه معضل در درون) تغییر دهند و تا حدی هم موفق

<sup>1</sup> Walker

<sup>2</sup> Lazarato

<sup>3</sup> Halpin & Guilfoyle

<sup>4</sup> Attribution style

بوده‌اند. محققان در این پژوهش نشان می‌دهند که کشاورزان بخش بزرگی از دشواری‌های اقتصادی را با خودملامت‌گری<sup>۱</sup> پاسخ می‌دهند.

ماتزا<sup>۲</sup> (۲۰۱۲) نشان می‌دهد که در روسیهٔ پساشوروی چگونه حجم انبوهی از آموزش‌های روان‌شناختی فراگیر شده است. در روسیه گونه‌ای از فردگرایی را تشویق می‌کنند که در آن فرد باید خودش به خودش کمک کند. نویسنده با بررسی روندهای برآمدن روان‌شناسی‌گری در روسیه و آغازشدن آن از فرزندان الیت‌های روسیهٔ پساشوروی، این مسئله را به الگوهای سیاسی-اقتصادی و بحران‌های روسیه مرتبط می‌داند و در نهایت آن را محصول غلبهٔ نولیبرالیسم بر روسیه می‌داند که در صدد تولید سوژه‌ای جدید است در منطق حرکتی جدید، و خلق این سوژه جدید از خلال روان‌شناسی‌گری در حال انجام است. سالمنیمی و وروننا<sup>۳</sup> (۲۰۱۴) همین مسئله را در روسیه پساشوروی مورد تأکید قرار می‌دهند و نشان می‌دهند که چگونه روسیهٔ پساشوروی در روان‌شناسی عامیانه و مبتنی بر ایدئولوژی خودیاری‌گری درغلتیده است.

نفس‌تاد<sup>۴</sup> و همکارانش (۲۰۰۹) در نروژ به این مسئله می‌پردازند و در یک مطالعه طولی به بررسی دلالت‌های زبانی رسانه‌ها از سال ۱۹۸۴ تا ۲۰۰۵ می‌پردازند. آن‌ها نشان می‌دهند که چگونه ارزش‌ها و ایدئولوژی نولیبرالیستی در حال غلبه کردن بر ممالک اسکاندیناوی است. آن‌ها نشان می‌دهند که ارزش‌هایی من جمله دولت رفاهی، برابری ارائه خدمات بهداشتی، آموزشی و... و همچنین باور به برابری اقتصادی و ... در حال کنار رفتن است و شکلی از روان‌شناسی جمعی در حال غلبه کردن است که از ارزش‌های نولیبرالیسم جهانی تبعیت می‌کند. به گونه‌ای که نابرابری‌ها در حال به رسمیت‌شناخته شدن‌اند و پذیرفتنی جلوه می‌کنند. جنتز و دورهیم<sup>۵</sup> (۲۰۰۹) نشان می‌دهند که روان‌شناسی چگونه در آفریقای جنوبی پساآپارتاید بسط و گسترش یافته است و یک تکنیک حکومت‌مندی است برای اداره جمعیت در آفریقای جنوبی.

### غلبهٔ روان‌شناسی‌گری در ایران

غلبهٔ گفتمان روان‌شناسی و مشتقاتش بر زیست‌جهان ایرانیان هم‌ارزی قابل‌توجهی با غلبهٔ فرایندهای خصوصی‌سازی و ادارهٔ نولیبرالیستی اقتصاد دارد. رشد مراکز درمان روانی و غلبهٔ

<sup>1</sup> Self blame

<sup>2</sup> Matza

<sup>3</sup> Salmenniemi & Verona

<sup>4</sup> Nafstad

<sup>5</sup> Gentz & Durrheim

گفتارهای روان‌شناختی بر حوزه عمومی مسئله‌ای است که کمتر بدان پرداخته شده است. مروری بر گفتارهای رسمی و غیررسمی نشان می‌دهد که تأکید بر مسئولیت شخصی، توانایی‌های شخصی، آگاهی فردی، فرهنگ‌سازی، آموزش و... تا به حدی فراگیر شده است که در کنش‌های کلامی مسئولین و مدیران از یک سو و دانشگاهیان و محققان از دیگر سو به وضوح قابل‌ردگیری است.

از جناح دیگر، الگویی از روان‌شناسی فردی و تلفیق آن با گفتارهای مذهبی شکلی از فردیت و مسئولیت فردی را پروبلماتیزه می‌کند که هیچ نسبت وثیقی با امر سیاسی و اجتماعی ندارد. برآمدن پدیده روحانی-روان‌شناس و تلفیق رتوریک دینی-روان‌شناسی در گفتارهای بسیاری از مذهب‌یون و کارشناسان روان‌شناسی در برنامه‌های رسمی و غیررسمی چه در قالب سرگرمی و چه در قالب آموزش، یکی از رایج‌ترین پدیده‌های رسانه‌ای است. غلبه این گفتارها بر زندگی روزمره تا به حدی است که گونه‌ای از رازورزی و تأکید بر ذهنیت، درونیات، شخصیت، خلیقیات و وجوه فردی بر همه شئون زندگی فردی و اجتماعی سایه انداخته است.

فرد نه به مثابه یک هستی متصل به جامعه که به مثابه یک محور بنیادین و اصیل تئوریزه می‌شود که راه‌های نیک‌بختی و بدختی او صرفاً در جهان درونی او سکنی گزیده است و مجموعه‌ای از تکنیک‌های «خود» و علم‌النفس جدید سر برآورده است که در تلفیقی چندوجهی تلاش دارد نگاه را به درون بدوزد. به عبارت دیگر اگر وضعیت کلاسیک، وضعیت چشم‌دوختن به آسمان بود و وضعیت پس از انقلاب صنعتی چشم‌دوختن به زمین، وضعیت سوژه نولیبرال وضعیت برساختن سوژه‌ای است که به درون خویش چشم دوخته است و در پی یافتن اکسیری است از درون تا بیرون را تغییر دهد. رعب هولناک جهان بیرون و حجم انبوه آسیب‌های اجتماعی و نابرابری شاکله‌ای اوتیستی به سوژه جدید ایرانی بخشیده است که محصول گفتمان‌ها و ائتلافی گفتمانی است که در وهله نهایی فرد و هویت فردی را رصدپذیر می‌کند. شکلی از اومانیزم مذهبی و رازورزانه که در قالب عرفان‌های نوظهور فرد را به سوی کوره‌راه‌های درون می‌فرستد تا ریشه بحران‌ها و مسائلی که مستقیماً از امر سیاسی-اجتماعی-اقتصادی ناشی می‌شوند در فهمی خاص از فرهنگ فردی‌شده و الگویی از روان‌شناسی و شخصیت‌شناسی جستجو کند.

ویژگی این سوژه جدید این است که مناسکی شبه‌دینی را پی می‌گیرد و در شیوه‌هایی از ریاضت‌کشی که به کدها و دستوره‌های عرفان‌های نوظهور و روان‌شناسی‌گری مزین شده است در پی رستگاری می‌گردد. این در حالی است که به موازات رشد این شیوه‌های حکومت‌مندی و تکنیک‌های نفس، نرخ خصوصی‌سازی، پیمان‌کاری، سرباززدن حاکمیت از خدمات بهداشتی، آموزشی، مسکن، شغل و... بالا و بالاتر رفته و به موازات همین پدیده، روان‌شناسی‌گری و مشتقات آن رشد می‌یابند. در ادامه مجموعه‌ای از شواهد الگوی اداره جامعه با تکنیک‌های حکومت‌مندی و تأسیس خود جدید در ایران معاصر مرور می‌شوند.

تنظیمات ایرانی که محصول نیمه دوم عصر حکومت ناصری بدین سو است، از دل وبا و قحطی ممکن‌الوجود می‌گردد. وبا و قحطی کرور کرور از مردمان ایران را به کام مرگ می‌کشید و در این بین بدن فقرا در معرض بیش‌ترین آسیب بود. کاهش جمعیت و فقیرشدن جمعیت خواه‌ناخواه نظام مالیه را دچار معضل می‌کرد و شیوه‌های سنتی مواجهه با بلاهای عمومی پاسخگو نبود. در این بین بود که پرچم تنظیمات ایرانی یا همان حکم‌رانی خوب و به‌صرفه برداشته شد و مجموعه‌ای از تکنیک‌های جدید حکومت‌کردن بر جمعیت سر برداشت و از خلال پزشکی و نهادهایی چون حفظ‌الصحه و نظمیۀ تهران تثبیت شد. فقرا و بدن فقرا بدل به مسئله‌ای اساسی برای حکومت شد و در وهله بعد سبک و سیاق زندگی فقرا موضوعی شد برای آموزش و پرورش. از دل این وضعیت است که مجموعه‌ای از تکنیک‌های تربیتی و آموزشی سر برمی‌دارد و در تلاش است که شیوه‌های حکم‌رانی بر خود و نفس را تثبیت کند. حکومت بر فقر از دل وبا ممکن‌الوجود می‌گردد و حکومت بر ثروت از دل قحطی. از این رو، باید سوژه‌ای جدید خلق کرد. این سوژه جدید باید مسئولیت‌پذیر باشد و دارای بهره‌وری، به کارکردن ارج بگذارد، قناعت پیشه کند و حداقل هزینه را بر روی دست دولت بگذارد (بنگرید به حیدری، ۱۳۹۵؛ کریم‌خان زند، ۱۳۹۳).

این پیش‌زمینه تاریخی و رصدپذیرشدن بدن و روح فقرا از یک سو و شیوه‌ها و ذهنیت اغنیا از سوی دیگر، علم‌النفس جدیدی را طلب می‌کند که هرچه بیشتر سوژه‌های به صرفه‌تر و سربه‌راه‌تری برای الگوی جدید حکم‌رانی خلق کند. این پدیده در سال‌های دولت پهلوی پی‌گیری شد و در سال‌های بعد از انقلاب، خاصه بعد از پایان جنگ تحمیلی، شدت و حدت بیشتری گرفت و در دو دهه اخیر به انفجار رسید و چنان در جامعه پخش شد که مجموعه‌ای از

سوژه‌های وسواسی در باب سلامت روان و بدن خویش را پدید آورد که در پی شادکامی و سعادت به دور از امر سیاسی و اجتماعی می‌گردند.

این در حالی است که اگر تنها به نفس توزیع و فراوانی مجموعه آسیب‌های اجتماعی و مسائل روحی و روانی تمرکز کنیم، بنیاد یکسر سیاسی-اقتصادی-اجتماعی مسائل، خود را نشان می‌دهند. مسئله‌ای که در وهله نهایی امری مرتبط با اقتصاد سیاسی است اما شیوه‌های حکومت‌مندی، آن را در سطوح فردی و اخلاقیات و اختلال فردی جستجو می‌کنند.

عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی، تعداد حاشیه‌نشینان کشور را ۱۸ میلیون نفر اعلام کرد. وزارت کشور این آمار را حدود ۱۱ میلیون نفر اعلام کرد. وزارت بهداشت این آمار را ۱۰ میلیون نفر اعلام کرد. این در حالی است که رشد حاشیه‌نشینی در مقایسه با سال ۱۳۶۱ رشد ۱۷ برابری را نشان می‌دهد (بنگرید به افکارنیوز، ۹۵/۹/۲۰).

این بحران در وجه دیگر با بحران‌های روحی و آسیب‌های آن هم‌ارزی خواهد داشت. اما آنچه در روان‌شناسی‌گری تئوریزه می‌شود، برخورد فردی با مسئله اجتماعی است. برای مثال، احمدی‌نگی و خواجه‌نژاد (۱۳۹۵) با بررسی داده‌های مرکز آمار ایران و تخمین‌های خودکشی در آمارهای جهانی، نتایج قابل‌تأملی را بیان می‌کنند که مروری بر این نتایج روشن‌گر سازوکار برخی از آسیب‌های اجتماعی خواهد بود. براساس گزارش سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۱۲، نرخ مرگ‌ومیر ناشی از خودکشی در کشور ایران ۵/۲ در هر یکصد هزار نفر است. در حالی که این نرخ طبق محاسبات مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۱، ۳/۳ می‌باشد.

جوان‌بودن الگوی خودکشی و بحرانی‌بودن نرخ خودکشی در برخی مناطق غربی کشور دو موضوع قابل‌تأمل است. باید توجه شود آمار جهانی بیانگر این است که نرخ خودکشی افراد بالای ۷۰ سال، سه برابر بیشتر از جوانان ۱۵ تا ۲۴ سال است. اما در ایران برخلاف دنیا، جوانان ۷۰ درصد نسبت به سالمندان بیشتر خودکشی می‌کنند. از سوی دیگر، نرخ خودکشی استان ایلام حدود ۷۱ نفر در هر یکصد هزار نفر جمعیت است که بیش از شانزده برابر نرخ کشوری است و بالاترین نرخ جهانی را دارد. نرخ خودکشی در استان‌های لرستان و کرمانشاه هم مطلوب نیست. نرخ اقدام به خودکشی از سال ۱۳۸۸ تا کنون در کشور روند صعودی داشته است. همچنین نرخ فوت‌شدگان ناشی از خودکشی نیز در سال ۹۱ نسبت سال ۸۸ ده درصد افزایش یافته است. الگوی سنی غالب در بین اقدام‌کنندگان به خودکشی در ایران در سال ۹۱ در گروه سنی جوانان

۲۴-۱۵ سال بوده، در حالی که در دنیا سن خودکشی افراد بالای ۷۰ سال سه برابر بیش از جوانان ۲۴-۱۵ سال است. اگرچه خودکشی در کشور وضعیت مطلوبی دارد اما استان ایلام با نرخ خودکشی ۷۱/۹ درصد شانزده برابر نرخ کشوری است و عملاً بالاترین نرخ خودکشی را در جهان دارد. نرخ خودکشی در استان ایلام از دهه شصت تاکنون تقریباً هفتاد برابر شده که این میزان رشد، بسیار قابل تأمل است. در سال ۱۳۹۱، بالاترین استان‌ها از لحاظ نرخ خودکشی، پس از ایلام، لرستان با نرخ ۸/۴ و کرمانشاه با نرخ ۸/۲ بوده‌اند. از بین اقدام‌کنندگان به خودکشی در سال ۱۳۹۱، بیشترین میزان اقدام به خودکشی متعلق به جوانان گروه سنی (۲۴-۱۵) سال است. این نرخ در زنان برابر با ۱۵ و در مردان برابر با ۱۱,۷ است. در سال ۱۳۸۸ از بین فوت‌شدگان ۲۴/۴ درصد زن و ۷۵/۶ درصد از آنها مرد بوده‌اند. در سال ۱۳۹۱ از بین اقدام‌کنندگان به خودکشی ۲۲/۴ درصد زنان و ۷۷,۶ درصد از آنها مردان بوده‌اند (احمدیگی و خواجه‌نژاد، ۱۳۹۵). هم‌ارزی نرخ خودکشی با محرومیت استان‌ها نکته‌ای درخور توجه است.

در مورد نرخ ابتلا به اختلالات روانی گزارش‌های متفاوتی وجود دارد. یکی از این گزارش‌ها بیش از نیمی از افراد کشور را مبتلا به یک اختلال روانی می‌داند که ۶ درصد شهروندان اختلال شدید دارند. روزنامه آرمان مورخ ۹۵/۲/۲۶ چنین گزارش می‌دهد: «سال ۹۱، ناصحی، مدیرکل سابق سلامت روان وزارت بهداشت، سهم زنان را در اختلالات روانی ۲۶/۵ درصد و سهم مردان را ۲۰/۸ درصد دانست و گفت: به طور متوسط شیوع بیماری‌های روانی در جمعیت ۱۵ تا ۶۴ سال، ۲۳/۶ درصد است که نسبت به آمار ۲۰ سال قبل، رشد چندانی را نشان نمی‌دهد. دو سال پس از ارائه این آمار، روانپزشک اظهار کرد که مردان ایرانی پنج برابر زنان دچار بیماری‌های روانی می‌شوند و دلیل آن را مشکلات اقتصادی دانست. باغبانیان، با تأکید بر اینکه شیوع افسردگی‌های شدید در بین مردان پنج برابر زنان است، ادامه داد: افسردگی‌های خفیف تا ۲۰ درصد در بین زنان شایع است. کمی بعد از آن هم یعنی در بهمن سال گذشته دبیر علمی ششمین همایش علمی سلامت روان و رسانه گفت: ۴۹/۵ درصد افراد جامعه دچار اختلال روانی و شش دهم درصد افراد مبتلا به اختلالات شدید روانی هستند». (روزنامه آرمان، شماره ۳۰۳۸).

در مورد نرخ اعتیاد آمار مشخصی وجود ندارد، اما از خلال گفتارهای رایج در رسانه‌ها برخی آمارها دیده می‌شود. روابط عمومی ستاد مبارزه با مواد مخدر در تاریخ ۹۱/۱۰/۶ و بر اساس طرح شیوع‌شناسی ملی بیان کرد که نرخ شیوع اعتیاد در ایران ۲/۶۵ درصد با آمار تقریبی

یک میلیون و ۳۲۵ هزار نفر معتاد است. البته این تحقیق به افرادی که به صورت تفننی مواد مخدر مصرف می‌کنند، نپرداخته است. ۵۸ درصد از معتادان ایران زیر ۳۴ سال سن دارند. به این آمارها می‌توان آمار خیابان‌خواب‌ها، طلاق، فحشا، بیکاری، مشاغل کاذب و... را نیز افزود.

آنچه این آمارها و رشد آنها در سه دهه اخیر نشان می‌دهد این امر است که منطق اجتماعی-اقتصادی با منطق توزیع آسیب‌ها و نرخ آنها ارتباط دارد. اما زمانی که به گفتارها و اقدامات رایج برای حل این مسائل نظر می‌کنیم گونه‌ای روان‌شناسی‌گری غلبه مفراط دارد. برای مثال، مدیرکل تحقیقات و آموزش ستاد مبارزه با مواد مخدر راهبردها و علل بروز مسئله اعتیاد را چنین برمی‌شمرد: «حدود ۴۵ درصد مصرف‌کنندگان زیر ۲۹ سال و حدود ۳۰ درصد بین ۳۰ تا ۳۹ سال سن داشته که این موضوع نشان از توطئه استکبار جهانی به منظور نشانه‌روی و ضربه‌پذیرکردن نسل نوجوان و جوان جامعه از طریق ابزار تهدید نرم یعنی ترویج مواد مخدر و روان‌گردان‌ها دارد. بر این اساس ضرورت دارد مراکز آموزشی اعم از مدارس و دانشگاه‌ها به مقوله پیشگیری اولیه از اعتیاد از طریق اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی به صورت مستمر و علمی، افزایش مهارت‌ها و سبک زندگی اسلامی و تقویت فعالیت‌های جایگزین به منظور نشاط و تحرک توجه جدی‌تر داشته باشند تا شاهد ضربه‌زدن به استراتژی‌های سیستم هوشمند مواد مخدر و روان‌گردان‌ها باشیم» (روابط عمومی ستاد مبارزه با مواد مخدر، ۹۱/۱۰/۶).

راه‌حل دیگری که برای اعتیاد وجود دارد، اولاً بدل کردن اعتیاد به مسئله‌ای فردی و شخصی است و دوم حواله‌دادن ترک اعتیاد یا به اردوگاه‌های درمانی یا به مراکز درمانی و زیر نظر روان‌شناس. به عبارت دیگر خود اعتیاد به عنوان یک بحران، بدل به یک کالا برای سودآوری و پیمان‌کاری شده است. مجموعه بزرگی از نهادهای حقوقی و پلیسی، روان‌شناسی، پزشکی، مددکاری و... حول بدن و روح معتاد سازمان یافته‌اند و در فرایند تولید و بازتولید اعتیاد مشارکت فعال دارند. اعتیاد در اینجا نه یک امر مرتبط با اقتصاد سیاسی، که یک مسئله فردی است و ناشی از بی‌ارادگی و فریب و ناآگاهی است. از این‌رو، در بهترین حالت باید فرد معتاد را مهارت‌آموزی کرد.

در سطح دیگر، اعتیاد تبدیل به مادر همه امراض اجتماعی می‌شود. علت موجهه طلاق، خیابان‌خوابی، تکدی‌گری، بزه و... همه و همه در اعتیاد جستجو می‌شود. بی‌آنکه پرسیده شود که اعتیاد یک فقیر با اعتیاد یک غنی چه پیامدهایی در بر دارد؛ خود اعتیاد به عنوان مسئله‌ای اول

فردی و دوم به مثابه یک بیماری برساخته شده و به دست پیمانکاران اعتیاد در کمپ‌های اجباری سپرده می‌شود. در سطح دیگر، اعتیاد بنیان مسئله‌ای بغرنج چون خیابان‌خوابی جلوه داده می‌شود. در اینجا اقتصاد سیاسی ملک و مسکن از چرخه تحلیل بیرون می‌افتد و اعتیاد ریشه خیابان‌خوابی می‌شود. طبق تخمین‌ها بین ۱۵ تا ۳۰ هزار خیابان‌خواب فقط در تهران حضور دارند. اسکان خیابان‌خواب‌ها در فصل‌های سرد در گرم‌خانه و سامان‌دهی آن‌ها هم پیمانکاری است. پیمانکار خیابان‌خوابی؛ پیمانکار اعتیاد؛ پیمانکار درد و مرض؛ از تک‌تک مسائل اجتماعی شرکتی برای تولید سود می‌سازند. طبق گفته‌های غیررسمی و مصاحبه با چند تن از مسئولان گرم‌خانه‌های تهران، هزینه‌های هر خیابان در ماه حدود ۱ و نیم تا ۲ میلیون تومان است. مجموعه بزرگی از پیمانکاران خدماتی، مددکاری، حقوق‌دان، جامعه‌شناس، پلیس و... درگیر در سامان‌دهی خیابان‌خواب‌ها می‌شوند و گردش مالی حول هر خیابان‌خواب که به سوی سامان‌دهی حرکت داده می‌شود برای چندین شرکت گردش مالی ایجاد می‌کند.

محمدباقر قالیباف، شهردار تهران، طی سخنانی در مورخه ۱۲ آذر ۱۳۹۳ گفت: «مهم‌ترین کار ما در سه سال پیش رو آن است که بتوانیم در سبک زندگی و رفتار مردم تغییر ایجاد کنیم تا هر کس وارد تهران می‌شود، احساس کند مردم ما مهربان‌تر شده‌اند، آرامش بیشتری دارند، کمتر عصبانی می‌شوند و سر چهارراه‌ها با یکدیگر جدل نمی‌کنند... ما در یک شهر اسلامی بر مهربانی، آرامش، صبر، حلم، نظافت، انضباط و رزق حلال تاکید داریم، عنوان داشت: در شهر تهران هر شب ۱۵ هزار کارتن خواب داریم اما آیا در این شهر که هشت الی ۱۰ میلیون نفر مردم دلسوز دارد، نمی‌توانیم این تعداد کارتن خواب را سامان دهیم؟ در فرصت‌هایی که نیمه‌های شب و در بیابان‌ها، کوره‌پزخانه‌ها و کنار اتوبان‌ها با کارتن خواب‌ها صحبت کرده‌ام، به جرات دریافته‌ام که آنها انسان‌های صدوق و فهیمی هستند و با کوچک‌ترین کمک ما می‌توانند به زندگی خود برگردند» (فرارو، کدخبر: ۲۱۵۸۴۱).

در اینجا گفتار رایج ریشه انبوهی از مسائل اجتماعی را به اعتیاد حواله می‌کند و کلان‌ترین علتی هم که برای اعتیاد در نظر می‌گیرد خانواده و تربیت اجتماعی است. طنین جمله تاچر در اینجاست که «جامعه یعنی تک تک افراد و تک تک خانواده‌ها».

اوج چرخش قدرت و حکومت‌مندی را می‌توان در مواجهه با اعتیاد مشاهده کرد. اعتیاد در ابتدا یک جرم بود و مسئولیت مستقیم پلیس و قوه قهریه. حالا اعتیاد یک بیماری است و



با خودگردانی و خودتنظیمی و خویشنداری قابل‌حل است. این‌ها مهارت‌هایی هستند که باید به فرد آموخت. جایگاه و نقش‌های اجتماعی فرد مهم نیستند. مهم خود فرد است که باید از چنبرهٔ اعتیاد رها شود. تأکید مفرط بر اراده و آگاهی از یک سو و بدل کردن اعتیاد به مادر امراض اجتماعی که به دلایل شخصیتی و فردی رخ می‌دهد در چندین سطح سیاست‌زدوده می‌شود. مسئله تا جایی پیش می‌رود که استاندار تهران در واکنش به خبر گورخوابی چنین پاسخ می‌دهد و مسئله را به اعتیاد حواله می‌کند: «افرادی که در این گورستان بودند، همگی از معتادان متجاهر بودند. در ابتدای دولت یازدهم برای سم‌زدایی افراد متجاهر تنها ۴۰۰ ظرفیت در کمپ شفق وجود داشت که این کمپ نیز به دلیل مشکلات بهداشتی تعطیل شد. اما در حال حاضر تا ۱۱ هزار نفر ظرفیت برای سم‌زدایی معتادان متجاهر استان تهران امکانات داریم و در حال حاضر بیش از ۶۰۰۰ هزار نفر در استان تهران تحت درمان هستند... متأسفانه نیمی از معتادان متجاهر استان تهران از سایر استان‌ها به تهران می‌آیند که یکی از معضلات اصلی تهران محسوب می‌شود... اینکه در خبرها عنوان شد این افراد نانی برای خوردن نداشتند و گرسنه بودند، کمی کم‌لطفی و کاری غیراخلاقی بوده است چراکه باید توجه داشت که این افراد از معتادان متجاهر بودند که جمع‌آوری شدند» (ایسنا، ۹۵/۱۰/۸، کدخبر: ۹۵۱۰۰۸۰۵۰۳۱). وزیر کشور و دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر بیان می‌کند که «در بررسی‌های ما ۵۰ درصد زندانی‌ها به دلیل مواد مخدر در زندان هستند و ۵۰ درصد طلاق‌ها به دلیل اعتیاد و این معضل رخ داده است»، در حیطهٔ درمان هم «در حال حاضر بیش از ۸۰ درصد درمان اعتیاد توسط مردم انجام می‌شود... تنها راه مطمئن در این مسیر، پیشگیری اجتماعی است و باید تلاش کرد با کمک مردم اجازه ورود جوانان به ورطه اعتیاد را ندهیم». وی با تأکید بر نقش خانواده‌ها و آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها می‌گوید: «با وجود تلاش‌های انجام‌شده، نواقصی وجود دارد و ما معتقدیم بدون همراهی مردم موفق نخواهیم بود» (ایسنا، ۹۵/۹/۱۴، کدخبر ۳۸۴۰۰۳۰).

باقرزاده رئیس سازمان نهضت سوادآموزی بیان می‌کند: مهاجرت، طلاق و اعتیاد والدین علت ۳۵ درصد از ترک تحصیل‌ها است. ۱۵ درصد نیز به دلیل دسترسی نداشتن به مدرسه و مسائل فرهنگی، از جمله ازدواج و ممانعت خانواده از تحصیل - به خصوص تحصیل دختران - از ادامهٔ تحصیل بازمانده‌اند (ایلنا، ۹۴/۱۱/۷، کدخبر: ۳۴۱۹۶۳). در این مقوله‌بندی‌ها مشخص می‌شود که مقولاتی چون اعتیاد مقولاتی شخصی و فردی‌اند و ارتباطی با مسائل فرهنگی

اجتماعی ندارند. نفس تفکیک دلایلی چون مهاجرت، اعتیاد والدین از دسترسی نداشتن به مدرسه و مسائل فرهنگی نشان می‌دهد که مقولاتی چون اعتیاد تا چه حد مبنایی اساسی برای تئوریزه کردن عقل سلامت روان ایرانی هستند. از یک سو اعتیاد، مادر همه مسائل اجتماعی است و از دیگر سو پیشگیری و کنترل اعتیاد مسئله‌ای خانوادگی و شخصی است: «رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر استان اردبیل گفت: مهاجرت و دوری از خانواده مهمترین علل گرایش به اعتیاد و مواد مخدر در سطح استان اردبیل است» (تسنیم ۹۵/۱۰/۱۴، کدخبر: ۱۲۸۷۱۱۳).

بدین ترتیب مطابق با تحلیل فوکو در تاریخ جنون، به نظر می‌رسد اعتیاد برای عقل مدرن ایرانی و حکومت‌مندی ایرانی همان جایگاهی را دارد که جنون برای عقل غربی داشت. اردوگاه‌های جذامیان که بعدها با مجانین پر شد، در ایران مدرن با معتادان پر شد. معتاد و اعتیاد مرکز ثقل روان‌شناسی‌گری و مسئولیت‌پذیری است.

از یک سو جمعیت آسیب‌دیده آماج راهبردهای روان‌شناختی است و از دیگر سو جمعیت سالم نیز باید به صورت مداوم خود را پایش کند و هزینه روی دست دولت نگذارد؛ خودش مسئول توفیقات خود و در نهایت خانواده‌اش باشد؛ بدین ترتیب باید هرچه بیش‌تر بر تعداد کارگزاران سلامت روان افزود. رئیس سازمان نظام روانشناسی و مشاوره کشور گفت: «اکنون به ازای هر ۱۰ هزار خانوار یک روانشناس و در برخی استان‌های محروم در ازای هر ۱۸ هزار خانوار، یک روانشناس داریم. از نظر تعداد روانشناس در مقایسه با کشورهای پیشرفته عقب هستیم. بطور مثال در کشورهای اروپایی به ازای هر دو هزار و ۵۰۰ خانوار، یک روانشناس دارند اما ما شاید در برخی جاها که وضع‌مان خیلی خوب است به ازای هر ۱۰ هزار خانوار یک روانشناس داریم. وی تصریح کرد: علاوه بر این، از همین تعداد روانشناس و مشاور هم به صورت بهینه استفاده نمی‌کنیم و اصلاً مراجعه به روانشناس و روانپزشک بین مردم نهادینه نشده است» (ایرنا، ۹۵/۲/۱۸: کد ۸۲۰۵۸۲۲۱).

الگوی غلبه این گفتار در سطوح مختلف دیگری قابل‌ردگیری است. در حالی که بحران مطالعه در ایران در بسیاری از گزارش‌ها بیان شده است و میانگینی بین ۲ تا ۱۳ دقیقه برای سرانه مطالعه عنوان شده است، آثار روان‌شناسی عامیانه در چاپ‌ها و تیراژ بالا محبوبیت ویژه‌ای دارند. برخی از آثار برایان تریسی در مدیریت ذهن و روان‌شناسی از چاپ ۱۵ گذشته است. کتاب بی‌شعوری بیش از ۱۵۰ هزار نسخه فروش رفته است، آن هم تنها از جانب یک نشر و بدون در نظر داشتن دیگر

نشرها که همین کتاب را چاپ کرده‌اند و یا نسخه الکترونیک آن که به صورت رایگان قابل‌دانلود است. کتاب‌هایی چون *لطفاً گوسفند نباشید، قورباغه‌ات را قورت بده* و... جزو معروف‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب‌ها در بین عامه مردم و خصوصاً جوانان هستند. مجله موفقیت در خلال بحران فروش مجلات و نشریات جزو پرفروش‌ترین مجلات کشور است.

ساختار کتاب‌های آموزش زبان با کدها و دستورهای اخلاقی روان‌شناسی مثبت‌گرا پر شده است. شبکه‌های مجازی پر از گزین‌گویی‌های مثبت‌گرایانه است. برنامه‌های تلویزیونی پرطرفدار و فراگیر صداوسیما برنامه‌هایی با محتوای روان‌شناختی و مدیریت ذهن است. برنامه‌هایی چون *ماه‌عسل* جزو پربیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیونی‌اند که سرتاسر ارائه الگویی از موفقیت و حمل استثنا بر قاعده است و تأکید بر فردیت و مسئولیت فرد در قبال نیک‌بختی و بدبختی خودش. تبلیغات سطح شهر از جانب نهادهای مختلف من‌جمله شهرداری تهران تأکیدی است بر جنبه‌های فردی و شخصی خوشبختی با بن‌مایه‌های مذهبی.

غلبه این سبک و سیاق از تمرکز بر خویشتن و جستن درون به جای توجه به بیرون و حواله‌کردن نیک‌بختی و بدبختی به مسئولیت و کنش فردی خود را برخی پژوهش‌ها به خوبی نشان می‌دهند. رضانی (۱۳۹۵) در پژوهشی روی شهروندان تهرانی نشان داد که ۸۸ درصد از نمونه مورد مطالعه به وجود انرژی‌های مثبت و منفی در افراد باور دارند؛ بیش از نیمی از نمونه وجود چاکراها در بدن، امکان بهره‌گیری از انرژی‌های محیط، ارتعاشات افکار منفی، لزوم توجه به درون، تأثیر افکار بر واقعیت بیرونی، آیینۀ درون بودن واقعیت بیرونی را تأیید می‌کنند؛ یک‌سوم نمونه گرایش به معنویت‌گرایی جدید را نشان می‌دهند؛ همچنین یک‌ششم از نمونه تمرین‌های روحی-ذهنی-بدنی را در طول زندگی خود تجربه کرده‌اند، بیش از ۵۰ درصد از افرادی که این تمرین‌ها را داشته‌اند تغییر عمیق در افکار و نگرش‌های خود را در نتیجه تمرین‌ها تأیید کرده‌اند.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر تلاش داشتیم نسبت نولیبرالیسم را با حکومت‌مندی و فرایند سوژه‌سازی بررسی نماییم. شیوه‌های تسلط بر خود و خودگردانی و هم‌ارزی این منطق سوژه‌سازی با خودگردانی بازار و خلق بازار به مثابه حقیقت مورد بررسی قرار گرفت. حقیقت بازار و ارزش‌های آن به حوزه فرهنگی و شخصیتی بسط یافت و سوژه سالم سوژه‌ای شد که با حقیقت بازار سازگار

باشد. سازگاری با حقیقت بازار نوعی از انسان را طی فرایند حکومت‌مندی طلب می‌کند که همسو با منطق بازار باشد. بدین ترتیب است که شخصیت بهنجار طی فرایند حکومت‌مندی و به کارگزاری روان‌شناسی و مشتقاتش جعل شده و مرز هنجار-ناهنجار بر مبنای بهره‌وری، کارآفرینی، خلاقیت، سازگاری، هوش هیجانی بالا، خودگردانی، خودکارآمدی، خویشتنداری، خودپنداره و... ترسیم می‌شود.

ایران در دو دهه گذشته به موجی از روان‌شناسی‌گری و «ارتوپدی اخلاق» مواجه شده است و ریزترین لایه‌های روابط اجتماعی را در بر گرفته است. غلبه این رویکرد بر فضای عمومی تا به حدی است که مجموعه علوم انسانی در حال ادغام‌کردن خودش در روان‌شناسی‌گری است. مدیریت، مهندسی فرهنگی، جامعه‌شناسی، نگرش‌سنجی، سیاست‌گذاری اجتماعی، مددکاری، مشاوره علوم تربیتی و سایر زیرشاخه‌های مهندسی اجتماعی چنان در سنجش و اندازه‌گیری خلیات و منش‌ها و شخصیت‌ها غوطه می‌خورند که به جرأت می‌توان گفت همه این دانش‌ها زیرشاخه‌ای از علم روان‌شناسی شده‌اند.

غلبه این نوع مواجهه با مسائل اجتماعی بر گفتارهای سیاست‌مداران، بخشی از روحانیون، مدیران، اساتید دانشگاه‌ها و... تا به حدی است که پیروی نکردن از دستورات شادکامی من جمله لبخندزدن، انرژی مثبت دادن، خودابرازی، ارتباطات اجتماعی و روابط عمومی بالا، سازگاری، استفاده حداکثری از منابع حداقلی، پیشرفت‌کردن، امیدواربودن، خوداتکایی و استقلال و... بدل به حقایقی چنان متصلب شده‌اند که پیروی نکردن از آن‌ها به مثابه نمودی از اختلال دیده می‌شود.

هرشکلی از نقد و اعتراض و تحلیل به‌عنوان یک عمل انتزاعی، بی‌فایده، شکلی از ناسازگاری، کمال‌گرایی منفی، ضدشادکامی، نقد غیرسازنده و... بازنمایی می‌شود و به مثابه شکلی از اختلال روانی تئوریزه شده و باید بهنجار شود. علاوه بر روان‌شناسان و سایر کارگزاران این حیطه، بسط و گسترش این گفتمان در بین عامه مردم و برآمدن روان‌شناسی عامیانه شکلی از عوام‌زدگی افسارگسیخته و خودشیفته‌وار را پدید آورده است که در هر سطحی هر فردی بدل به یک روان‌شناس-پلیس کوچک شده است که رگه‌های جنون را در رفتارها و نگرش‌ها و باورها جستجو می‌کند.

ادبیاتِ زندگیِ روزمره مشحون از اصطلاحات روان‌شناختی است و گونه‌ای ذهن‌گراییِ سولپیتیستی (خودتنهانگاری) غلبه یافته است که هر فرد در درون خود در پی رستگاری می‌گردد و از محرک‌های منفی محیطی حداکثر فاصله‌گیری دارد. دیگران به مثابه دشمنانی که انرژی منفی می‌دهند بازنمایی می‌شوند، اخبار بد حال را بد می‌کند و باید از آن حذر کرد، سیاست عرصه‌ای است که عمل در آن عرصه سودآور نیست و شکلی است از حماقت، درگیری با امور اجتماعی وقت‌کشی است، باید خودِ خودِ واقعی را پیدا کرد باشد که رستگار شد. ریشه مشکلات اجتماعی در افراد است، کافی است از خود شروع کنیم؛ اول خود را اصلاح کن بعد به فکر اصلاح جامعه باش.

غلبه مدیریت رفتار به جای حل معضل ساختاری تا به حدی است که بحران آب به رفتار شهروندان حواله داده می‌شود در حالی که کمتر از ۱۰ درصد مصرف آب در شهرها است، مسئله ترافیک و آلودگی هوا به رفتارهای افراد حواله داده می‌شود در حالی که بحران در اقتصاد سیاسی ایران خودرو است، بحران محیط زیستی با بنر «قطع درختان را قطع کنیم» پاسخ می‌گیرید در حالی که نهادهایی که خود در مظان اتهام ویران‌سازی محیط‌زیست و باغات هستند این بنرها را برای «فرهنگ‌سازی» به در و دیوار می‌زنند.

از دیگر سو هر روز با فرایند بی‌رویه خصوصی‌سازی و پیمانکاری و شرکتی‌شدن حیات انسان ایرانی مواجهیم و از سوی دیگر باید انسان ایرانی را به گونه‌ای تربیت کرد که با این منطق سازگار باشد و روان‌شناسی‌گری راهی فراهم می‌کند برای تحقق این شعار که هر ایرانی یک شرکت تجاری.

## منابع و مأخذ

- ابادری، یوسف‌علی؛ پرنیان، حمید (۱۳۹۴) تاریخچه ایجاد نهادهای دولتی آموزش مدیریت و اقتصاد بازار آزاد، مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۲ شماره ۲، ۱۷۶-۱۵۱.
- احمدیگی، شهریار؛ خواجه‌نژاد، پریسا (۱۳۹۵) آخرین آمار خودکشی در ایران، [www.ijna.ir](http://www.ijna.ir) 421833
- پولانی، کارل (۱۳۹۱) دگرگونی بزرگ، خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما، ترجمه محمد مالجو، نشر پردیس دانش.
- حیدری، آرش (۱۳۹۵) تبارشناسی استبداد ایرانی از منظر تاریخ فرهنگی، رساله دکتری، دانشگاه علامه طباطبائی.
- رمضانی، صدیقه (۱۳۹۵) علل و زمینه‌های گرایش به معنویت‌گرایی جدید در ایران، رساله دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۲) تولد پزشکی بالینی، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر ماهی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳) دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۴) تولد زیست سیاست، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.
- کریم‌خان زند، مصطفی (۱۳۹۳) پیدایش مدرسه، رساله کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.
- هاروی، دیوید (۱۳۸۶) تاریخ مختصر نولیبرالیسم، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، نشر اختران.

## خبرگزاری‌ها

- افکارنیوز، کدخبر ۵۷۵۳۱۱.
- ایرنا، ۹۵/۲/۱۸: کد ۸۲۰۵۸۲۲۱
- ایسنا، ۹۵/۹/۱۴: کدخبر ۳۸۴۰۰۳۰
- ایسنا، ۹۵/۱۰/۸: کدخبر: ۹۵۱۰۰۸۰۵۰۳۱
- ایلنا، ۹۴/۱۱/۷: کدخبر: ۳۴۱۹۶۳
- تسنیم ۹۵/۱۰/۱۴: کدخبر: ۱۲۸۷۱۱۳
- روابط عمومی ستاد مبارزه با مواد مخدر در تاریخ ۹۱/۱۰/۶

– روزنامه آرمان، شماره ۳۰۳۸.

– فرارو، کدخبر: ۲۱۵۸۴۱.

- Binkley, S. (2011), Happiness, positive psychology and the problem of neoliberal governmentality, *subjectivity*, 4(4),371-392.
- Binkley, S. (2011), Happiness, positive psychology and the problem of neoliberal governmentality, *subjectivity*, 4(4), 371-392.
- Carr, S., & Batlle, I. C. (2015). Attachment theory, neoliberalism, and social conscience. *Journal of Theoretical and Philosophical Psychology*, 35(3), 160-176.
- Dean, Mitchell M. (2010) *Governmentality: Power and rule in modern society*, sage.
- Ein-Dor, T., Mikulincer, M., Doron, G., & Shaver, P. R. (2010). The attachment paradox: How can so many of us (the insecure ones) have no adaptive advantages? *Perspectives on Psychological Science*, 5, 123–141.
- Ein-Dor, T., Reizer, A., Shaver, P. R. and Dotan, E. (2012), Standoffish Perhaps, but Successful as Well: Evidence That Avoidant Attachment Can Be Beneficial in Professional Tennis and Computer Science. *Journal of Personality*, 80, 749–768.
- Foucault, Michel (2000) ‘The political technology of individuals’, pp. 403–17 in *Power. Essential Works of Michel Foucault Vol. III*, ed. by James D. Faubion. New York: The New Press.
- Foucault, Michel (2000a) ‘The subject and power’, pp. 326–48 in *Power. Essential Works of Michel Foucault, Vol. III*, ed. by James D. Faubion. New York: The New Press.
- Gentz, S. G., & Durrheim, K. (2009). Psychological expertise and governmentality in democratic South Africa: a tracer study of masters graduates from UKZN. *Psychology in Society*, (37), 18-38.
- Guizzo, D., & de Lima, I. V. (2015). Polanyi and Foucault on the Issue of Market in Classical Political Economy Complementary Approaches to the Radical Theory of Social Control. *Review of Radical Political Economics*, 0486613415621745.
- Halpin, D., & Guilfoyle, A. (2004). Attributions of Responsibility: Rural Neoliberalism and Farmers’ Explanations of The Australian Rural Crisis. *Rural Society*, 14(2), 93-111.
- Hook, D. (2007). *Foucault, psychology and the analytics of power*. Springer.
- Lazzarato, M. (2012). *The making of the indebted man: An essay on the neoliberal condition*. Translated by Joshua David Jordan, Semiotext (E) interventions.
- Matza, T. (2012). “Good individualism”? Psychology, ethics, and neoliberalism in postsocialist Russia. *American Ethnologist*, 39(4), 804-818.
- McDonald, M., & O’Callaghan, J. (2008). Positive psychology: A Foucauldian critique, *the Humanistic psychologists*, 36 (2), 127-142.
- Miller, P., & Rose, N. (2008). *Governing the present: Administering economic, social and personal life*. Polity.
- Nafstad, H. E., Blakar, R. M., Carlquist, E., Phelps, J. M., & Rand-Hendriksen, K. (2009). Globalization, Neo-Liberalism and Community Psychology. *American journal of community psychology*, 43(1-2), 162-175.
- Read, J. (2009). A genealogy of homo-economicus: Neoliberalism and the production of subjectivity. *Foucault studies*,no.6, 25-36.
- Rose, N. (1990). *Governing the soul: the shaping of the private self*. Taylor & Frances, Routledge.
- Rose, N. (1998). *Inventing our selves: Psychology, power, and personhood*. Cambridge University Press.Science, 5, 123–141.
- Walker, C. (2012). Personal debt, cognitive delinquency and techniques of governmentality: Neoliberal constructions of financial inadequacy in the UK. *Journal of Community & Applied Social Psychology*, 22(6), 533-538.

